فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی کاوش‌نامه
سال سیزدهم (۱۳۹۱)، شماره ۲۵

# بررسی ساختار روایی سه داستان از تاریخ بیهقی بر مبنای الگوی کنش گریماس*

فهیمه خراسانی[۱]
دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تربیت‌مدرس
دکتر غلامحسین غلامحسین‌زاده
دانشیار دانشگاه تربیت‌مدرس

**چکیده**

**تاریخ بیهقی، اگرچه یک اثر تاریخی است، یکی از شاهکارهای ادب منثور فارسی به شمار می‌رود که پس از حدود هزار سال از تاریخ نگارش آن، هنوز هم خوانندگان بسیاری آن را با لذت و اشتیاق فراوان می‌خوانند و نویسندهٔ آن را تحسین می‌کنند، حال آنکه حتیّ نام بسیاری از کتاب‌های تاریخی همدوره و همعرض آن را کمتر شنیده‌اند. فرض این مقاله دربارهٔ چرایی این توفیق است؛ تاریخ بیهقی، اگرچه یک کتاب تاریخی است، از مرحلهٔ متون تاریخی عبور کرده و به حوزهٔ متون ادبی و داستانی وارد شده است. روش برگزیده شده برای بررسی این فرض، الگوی کنش گر یم اس (از نظریه پردازان مشهور روایت و معناشناسی ساختارگرا) است و نمونه‌هایی که از کتاب تاریخ بیهقی برای این بررسی انتخاب شده‌اند، داستان‌های بوبکر حصیری، افشین و بودلف و خیشخانه است.**

**الگوی کنش شامل دو عامل است: کنشگر، هدف فرستنده، گیرنده، یاری دهنده و بازدارنده. کنشگر، نقش اصلی را دارد و سایر عوامل با توجّه به رابطه ای که با کنشگر اصلی دارند، روند داستان را پیش می برند.**

**بررسی متون منتخب بر مبنای مربع معنا شناسی و زنجیره‌های روایی موجود در داستان و سیر شکل گیری معنا در آنها، مطابقت این متون را با الگوی کنش گریماس - که معیار سنجش متون داستانی است - تایید کرده و فرض مقاله را به اثبات رسانده است.**

**کلید واژه‌ها: تاریخ بیهقی، الگوی کنش، گریماس، نقد ادبی، ساختار روایی، تقابل دوگانه.**

---

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۳/۲۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۸/۷

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول:tooska_fahimeh@yahoo.com

**مقدمه و بیان مفاهیم**

یکی از روش‌های مشهور نقد ادبی که در قرن بیستم به وجود آمد، نقد ساختارگرا است که از بطن زبانشناسی جدید (سوسوری) و فرمالیسم سر برآورد؛ فرمالیست های روس با توجّه دقیقی که به فرم و شکل اثر ادبی نشان دادند، راه را برای ساختارگرایی باز کردند و سرانجام این شیوه، در مکتب پراگ به وسیله منتقدانی همچون یاکوبسن (Jakobson)، لوی استروس(Strauss)[۲] و ولادمیر پراپ(Propp)[۳] به اوج شکوفایی خود رسید، و در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹٦۰ ساختارگرایی وارد فرانسه شد . در واقع «ساختگرایی فرانسوی، بخصوص آرای تودوروف (Todorov)[٤]، گریماس(A.J.Greimas)[٥]، بارت(Barth)[٦] اولیه و دیگران از دهه ۱۹٦۰ به بعد و البته تحت تأثیر صورتگرایان روس، بخصوص ولادیمیر پراپ و اثر معروف او ریخت‌شناسی قصه‌های پریان و همچنین زبانشناسی سوسوری تا مدتها بر محافل فکر جهان مسلط بود.» (سجودی، ۱۳۸۷، ص۱۱۳) «در کنه ایده ساختارگرایی، ایده نظام جای دارد: وجودی کامل و خود تنظیم گر Self-regulating که با دگرگون کردن ویژگی‌هایش در عین حفظ ساختار نظام‌مند خود، با شرایط جدید سازگار می شود .» (اسکولز، ۱۳۸۳، ص۲۷)

متون ساختارگرا همچون پارول‌هایی هستند که همه از یک نظام معین پیروی می‌کنند. «ساختارگرایان با توجّه به تمایزی که فردینان دوسوسور بین زبان و گفتار قائل شده است، می‌گویند هرچند مطالعهٔ گفتار که در سبک‌شناسی مطرح است مهم است امّا اصل مطالعهٔ قوانین و ساختار زبان است که در ذهن است». (شمیسا، ۱۳۷۸، ص۱۷۹)

آلژیرداس ژولین گریماس که یکی از مهمترین نظریه پردازان معناشناسی ساختارگرا است، نظریهٔ روایت‌شناسی خود را بر پایهٔ کار پراپ در مورد ریخت شناسی حکایت پریان، قرار داد ولی سی و یک نقش کارکردی پراپ را به شش نقش کاهش داد و آن را به صورت تقابل‌های دوتایی«فاعل، مفعول/فرستنده، گیرنده/یاری دهنده، بازدارنده» ارائه کرد و الگوی کنش(Actant)[۷] نامید، این شش عامل به صورت زیر نیز ارائه می‌شوند:

فرستنده فاعل یاری‌دهنده
گیرنده مفعول بازدارنده

البتّه باید توجّه داشت که عوامل مذکور در مقام نقش عمل می‌کنند و کاری به محتوا ندارند، در نتیجه ممکن است یک شخصیّت در حوزهٔ دو عامل مختلف عمل کند، یا دو شخصیّت در یک عامل ظاهر شوند.

گریماس در این خصوص معتقد است «محتوای کنش‌های ما دگرگون شدنی است، کنشگرها نیز تفاوت می‌کنند، امّا آنچه تغییر نمی‌کند، ساختار نهایی است؛ همان‌طور که کاربردهای زبانی در «گفتار» کاربرندگان زبان، یعنی کنشگرهای متفاوت، سرانجام اصل وجود یک «زبان» نهایی و تجریدی را ثابت می کند .» (احمدی، ۱۳۸۸، ص۳۳۳)

«گریماس بی‌شک از نوشته‌های پراپ بیشترین سود را برد. امّا رویکرد او به این آثار خالی از انتقاد هم نبود. او درحالی که همچون پراپ در پی دستور زبان روایت بود، داستان را همچون ساختاری معناشناسانه در نظر گرفت و پیچیدگی های درهم شدن کارکردها را برشمرد.» (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۳۳٤)

شایان ذکر است که: «اندیشه‌های سوسور و یاکوبسن دربارهٔ نقش دلالت گرایانهٔ بنیادی تقابل‌های دوشقی در شکل دادن به افکار ژولین گریماس اهمّیّت بسیار دا شته است. در این نظریه هر زنجیرهٔ روایت با به‌کارگیری دو عامل نقشی که باید با هم متقابل یا معکوس باشند، به منش ادراکی انسان عینیت می بخشد، و همین رابطه تقابل یا تضادّ سبب خلق کنش های بنیادی گسست و پیوست، از قبیل هجر و وصل، قهر و آشتی و مانند اینها می‌شود». (سجودی،۱۳۷۷،ص۱)

« نشانه‌شناسی گریماس مصرّانه با این اعتقاد همراه است که ساختار مقدّم بر معناست: فرآیند خلق معنا نخست به صورت تولید گفته ها و ترکیب آنها درسخن صورت نمی‌گیرد؛ این فرآیند در مسیر خود، به وسیلهٔ ساختارهای روایی بارور می‌شود و همین ساختارها ه ستند که سخن معناداری را که در گفته ها بیان شده است ، تولید می‌کنند.» (مکاریک، ۱۳۸۵، ص۱۷۸)

گریماس در هر متنی معتقد به وجود یک ژرف‌ساخت و یک روساخت است؛ در ژرف‌ساخت مفاهیمی انتزاعی و ساختارهایی معنایی وجود دارند که معنا را به صورت عینی و ملموس در روساخت متن تولید می‌کنند، از اینرو روشن کردن چگونگی تولید و دریافت معنا در معنی‌شناسی اهمیّت ویژه‌ای دارد. برای بررسی ژرف ساخت، بحث مربع معناشناسی را به کار می گیرد که مفاهیم انتزاعی و کلّی داستان در آن قابل بررسی هستند، به بیان دیگر، وی برای نمایاندن تضادها و نقیضه‌هایی که در متن حضور دارند از مربع معناشناسی استفاده می‌کند، او در این مربع «نقیضه‌ها را در برابر متضادها قرار می‌دهد و این دو واحد معنایی به وسیلهٔ اضلاع مربع به هم مربوط می شوند » (اخوت،۱۳۷۱، ص ٦۵) و به این ترتیب سیر شکل گیری معنا نشان داده می‌شود. و برای بررسی روساخت متن، نحو روایت را مورد بررسی قرار می دهد که در حوز ۀ معناشناسی روایتی قرار می‌گیرد، در این سطح: «مقوله‌های انتزاعی که در ژرف ساخت در مربع معناشناسی نمود پیدا کرده‌اند، از سیر زایشی، به شکل تنش های ناب در روساخت ظاهر می‌شوند که گریماس، آ نها را نقش‌های عاملی یا کنشگر می نامد .» (بابک معین، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱) در حقیقت هر متنی دارای یک سیر زایشی است که در آن از ژرف‌ساخت به سوی روساخت سیر می کند و وظیفه منتقد (نشانه معناشناس) این است که در ساختار متن، چگونگی شکل گیری معنا و سیر زایشی داستان را نشان دهد . «در پایهٔ نظریه گریماس، همچون هر نظریهٔ جدّ ی دیگری که به مسئله معناشناسی پرداخته باشد، تقابلی میان «درون‌بود» و «نمود» وجود دارد.» (کالر، ۱۳۸۸، ص۱۵۵) که همان ژرف‌ساخت و روساخت است.

**پیشینه بحث**

در زمینهٔ بررسی متون از طریق الگوی کنش گریماس تا کنون پژوه ش‌هایی صورت گرفته است، حمیدرضا شعیری در کتاب «مبانی نشانه‌شناسی نوین (۱۳۸۱) » به بررسی یک داستان عامیانه از این منظر پرداخته است؛ همچنین محمدهادی محمدی و

علی عباسی نیز در کتاب «صمد ساختار یک اسطوره (۱۳۸۱) »، به بررسی ساختار قصه‌های صمد بهرنگی از این منظر پر داخته اند . فاطمه کاسی نیز داستان پادشاه سیاهپوش را از منظر بارت و گریماس(۱۳۸۷) بررسی کرده است.

**تاریخ بیهقی**

تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی یکی از مشهورترین آثار تاریخی ایران (مخصوصاً دورهٔ غزنوی) و یکی از شاهکارهای ادب فارسی است که نویسندهٔ آن تاریخ و داستان را در هم آمیخته و چنان ساختار روایی منسجمی به اثر خویش بخشیده است که امروزه با معیارهای مباحث جدید ادبی-روایی بخوبی قابل تحلیل و بررسی است. نگارندگان در اینجا سه نمونه از وقایع آن را – بوبکرحصیری، افشین و بودلف و داستان خیشخانه- مورد بررسی قرار داده‌اند. بیهقی این رویدادها را به گونه ای روایت کرده است که اگر امروز آن را بر اساس معیارهای مختلف نقد ادبی و از جمله الگوی گریماس نقد و تحلیل کنیم، به این نتیجه می رسیم که روایت‌های مذکور از ویژگی‌های یک متن ادبی و داستانی موفّق برخوردارند، اگرچه اساس آنها بر نقل وقایع تاریخی استوار است و هدف آنها گزارش یک معنای از پیش تعیین شده است، روند روایت های این کتاب به گونه‌ای سامان یافته که در آن استحکام ساختاری بر معنا پیشی گرفته است، این امر ناشی از هنر بیهقی در شیو ۀ تاریخ نگاری و تلفیق آن با اصول داستان‌پردازی است، زیرا وی در نقل وقایع تاریخی کوشیده است، با توصیف رفتار کنشگران متفاوت و پررنگ کردن تضادها و تقابل ها، معنا را در یک ساختار منسجم، روح و تأثیر ببخشد و اثر خویش را ماندگار سازد . در این تحقیق، داستان بوبکر حصیری به طور کامل بر طبق الگوی گریماس بررسی می‌شود و دو داستان دیگر بطور خلاصه و بیشتر در قالب نمودار بررسی می‌شوند.

### واقعهٔ تاریخی بوبکر حصیری

حکایت از این قرار است که خواجه احمد حسن میمندی در دور ۀ سلطان محمود وزیر بود، امّا به زندان افتاد، در زمان سلطان مسعود دوباره به وزارت رسید و به انتقام گرفتن از دشمنان سابقش از جمله بوبکر حصیری مشغول شد. یک روز بوبکر در حالی که مست بود، خطاب به یکی از چاکران خواجه به وی (خواجه) دشنام داد، خواجه از این فرصت استفاده کرد و از سلطان خواست تا بوبکر را تنبیه کند، سلطان نیز از آنجایی که تازه مقام وزارت را به خواجه واگذار کرده بود، بناچار برای نگاهداشت و احترام او، دست خواجه را باز گذاشت، ولی از طرف دیگر چون بوبکر از هواداران سلطان بود، و سلطان مایل نبود آزاری به او برسد، مخفیانه رئیس دیوان رسالت (بونصر مشکان ) را نزد خواجه فرستاد تا حتی المقدور از جانب خودش (و در صورت ضرورت از جانب سلطان) میانجی گری کند تا خواجه، بوبکر را ببخشد و سرانجام بعد از کش و قوس‌های فراوان، با وساطت بونصر مساله تمام می‌شود و خواجه احمد - با اکراه - حصیری را عفو می‌کند. حال به نقد و تحلیل این داستان می‌پردازیم:

### الگوی کنش

الگوی کنشگران که مربوط به ژرف‌ساخت متن است، در این رویه که در حکم نحو روایت است، ارتباط کنشگران یا عامل‌های داستانی با هم مطرح می شود. چنانکه گفت ه **شد** الگوی کنش گریماس دارای شش عامل نقشی است : فاعل، مفعول، فرستنده، گیرنده، یاری‌دهنده، بازدارنده. در واقع گریماس « از ساختار فاعل- فعل- مفعول در جمله به یک الگوی کنش رسید و آن را به عنوان مبنای ساختارهای داستانی ارائه کرد .» (چندلر، ۱۳۸۷، ص۱۵۰)

پراپ از نخستین منتقدانی است که به شناسایی نقش های روایی اقدام کرد . وی معتقد بود که در ساختار قصه های پریان روسی، هفت نقش روایی وجود دارد امّا اصرار داشت که این نقش ها نسبت به سی و یک نقش اصلی یا انواع واقعه که او آنها

را محور اصلی یا سائق اصلی همهٔ قصه ها می‌دانست، تبعی هستند، امّا گریماس این طرح را پیشنهاد می کند که در آن وقایع نسبت به شخصیّت ها تبعی هستند (تولان، ۱۳۸٦، ص۱۵۰) در واقع گریماس کار پراپ را کامل می کند، ولی سی و یک کاربرد پراپ را به شش نقش کاهش می‌دهد و آنها را در قالب سه تقابل دوتایی مطرح می‌کند.

«فاعل» در حکم کنشگر اصلی است، «مفعول» موضوع و هدفی است که کنشگر به دنبال آن است، «گیرنده» کسی است که از کنشِ کنشگر سود می‌برد و «فرستنده» کنشگر را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد، «بازدارنده» کسی است که از رسیدن کنشگر به شیء ارزشی جلوگیری می‌کند و «یاری‌دهنده » کسی است که کنشگر اصلی را در رسیدن به هدف یاری می‌دهد؛ بر این اساس، رابطهٔ کنشگر اصلی را با سایر کنشگران می‌توان مطابق جدول زیر نمایش داد:

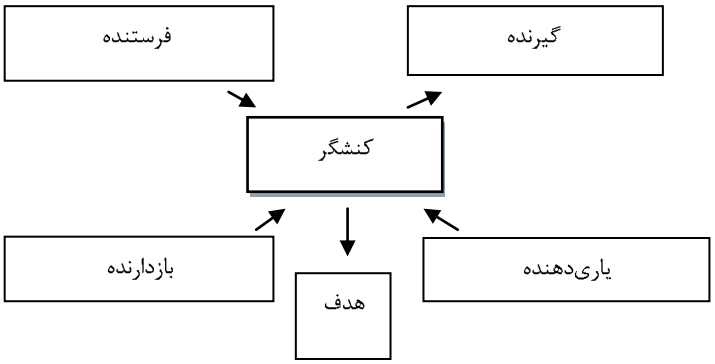


اقتباس از: محمدی،عباسی،۱۳۸۱،ص۱۱۴

جهت پیکان‌ها نشان دهندهٔ رابطهٔ کنشگر اصلی با سایر کنشگران است.

باید گفت که این کنشگران تنها فرد یا شخص خاصیّ نیستند، بلکه گاهی کهن است انگیزه، احساس و دیگر نیروهای درونی کنشگر اصلی(در مقام گیرنده، فرستنده، یاری دهنده و یا بازدارنده) ایفای نقش کنند. حتّی ممکن است که کنشگر نیروی یاری دهنده نداشته باشد که در داستان‌های مورد بررسی به چنین نمونه هایی اشاره می شود . در

واقع تقابل‌های دوگانه‌ای که در این الگو مشاهده می‌شود، لزوماً به معنای حضور همهٔ عوامل نیست، در حقیقت این شش عامل شخصیّت های منفرد نیستند، بلکه ا صول انتزاعی هستند که قبل از شخصیّت پردازی ؟؟؟؟؟ وجود دارند، «کنشگرها در هر روایت بنابرکارکرد خود، یعنی بر اساس قانون شکل کار می کنند نه بر پایه قانون محتوا؛ از اینرو گریماس اصطلاح «آکتانت» را ساخت و به کار برد و از واژهٔ آشنایی آکتور استفاده نکرد. زیرا می‌خواست اهمّیّت کارکرد یا نقش ویژهٔ کنشگر را مشخص کند. در یک داستان، دو شخصیّت متفاوت می توانند نقش ویژه یکسانی نسبت به کنشگر دیگر داشته باشند و در مواردی یک شخصیّت، نقش های متفاوتی را بر عهده می‌گیرد»(احمدی، ۱۳۸۷، ص۳۳۳)

در بررسی روساخت متن، به بررسی فرایند روایت پرداخته می‌شود که خود شامل چهار مرحله است: مرحلهٔ عقد قرارداد، مرحلهٔ توانشی، مرحلهٔ کنشی و مرحلهٔ ارزیابی.

در مرحلهٔ «عقد قرارداد» فرستنده، فاعل را به سوی یک عامل ارزشی که همان مفعول است سوق می‌دهد، در مرحله «توانشی» فاعل باید از توانایی لازم برای رسیدن به مفعول برخوددار باشد و در همین مرحله است که نقش افعال مؤثر خواستن، بایستن، توانستن و دانستن مطرح می‌شود، یعنی کنشگر فاعلی باید خواستار انجام عمل باشد و به طور اجبار این کار را انجام دهد و توانایی و روش انجام آن را نیز بداند، بعد از اینکه به این عوامل دست یافت وارد مرحله «کنشی» می‌شود و پس از انجام عمل، عامل فرستنده دوباره ظاهر می‌شود و به «ارزیابی» عمل کنشگر می‌پردازد و مطابق آن به او پاداش یا جزا می‌دهد. «با تأمل در طرحوارهٔ فرایند روایی گریماس متوجّه می‌شویم که در اکثر داستانها روند حاکم بر حرکت متن به گونه‌ای است که همه چیز از یک نقصان آغاز می‌شود و سپس با عقد قرارداد یا پیمان، وارد مرحلهٔ کنش می‌گردد. در پایان این مرحله نیز فعّالیّت ارزیابی شناختی آغاز می‌گردد. یعنی عملکرد انجام گرفته توسط خود قهرمان داستان و یا بدعت‌گذار حرکت و کنش ارزیابی می شود .» (شعیری، ۱۳۸۵، ص٦٦)

برای بررسی داستان بوبکر حصیری با توجّه به الگوی کنش، ابتدا باید شخصیّت‌های آن را بشناسیم و نشان دهیم که هریک در قالب کدام «عامل » عمل می کنند؛ در این داستان با تعدادی شخصیّت اصلی و فرعی روبرو هستیم. شخصیّت‌های اصلی همان گردانندگان اصلی در هر کنش داستان هستند و شخصیّت‌های فرعی که معمولا در نقش کنشگران یاری‌دهنده و بازدارنده ظاهر می‌شوند، حول محور شخصیّت اصلی عمل می‌کنند.

**خواجه احمد حسن**

همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد خواجه احمد حسن که در زمان وقوع داستان وزیر سلطان مسعود است، در زمان سلطنت سلطان محمود (سلطان سابق ) نیز وزارت داشته، ولی مورد خشم سلطان قرار گرفته، بعد از مرگ وی، سلطان مسعود، دوباره او را به وزارت برگزیده است از اینرو خواجه احمد حسن قصد دارد به نوعی دشمنان سابق را –که در زندانی شدن او نقش داشته‌اند، یا بعد از زندانی شدن وی، نسبت به او یا اموال یا بازماندگانش رفتار ناپسند داشته‌اند – گوشمالی دهدو به قول بیهقی « این خواجه در کار آمد، بلیغ انتقام خواهد کشید ». (بیهقی، ۱۳۸۵، ص۲۱۳) به همین دلیل، دشنام‌گویی بوبکر حصیری را بهانه می‌کند، زیرا به قول بیهقی «خواجه این را سخت خواهان بود که بهانه می‌جست بر حصیری تا وی را بمالد » (همان، ص ۲۱۰) امّا در عین حال زیرک و دانا است و عواقب کارها را پیش چشم دارد و مترصد است تا در فرصت‌های مناسب که کسی نتواند بر او ایراد بگیرد، مقاصد خویش را عملی سازد.

بنیادی‌ترین رابطه از دید الگوی گریماس «آن میلی است که بین فاعل و هدف حکمفرماست » (برتنس، ۱۳۸٤، ص ۸۵) و در این داستان، میلی است که خواجه احمدحسن (فاعل) در گرفتن انتقام از بوبکر حصیری (هدف) دارد.

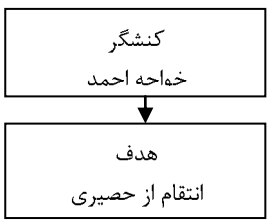

فرستندهٔ وی در این زمینه انگیزهٔ انتقام جویی و ابراز برتری و قدرت نسبت به بوبکر حصیری است، گیرندهٔ این کنش نیز خود خواجه است که با مجازات کردن حصیری، خشمش فروکش می‌کند. در حقیقت خواجه با خود قرارداد می‌بندد که با گرفتن انتقام از حصیری حسّ انتقام‌خواهی خود را سیراب کند و از آنجا که مایل به انجام این کار است و خود را ملزم به آن می‌داند، افعال خواستن و بایستن در این کنش نقش دارند و همین‌طور به عنوان وزیر دربار توانایی انجام این کار را دارد (توانستن) و از آنجایی که فردی زیرک و داناست، بخوبی می‌داند که از چه راهی اجازهٔ انتقام‌خواهی را از سلطان بگیرد (دانستن) و با مجهز بودن به این عوامل، توانش انجام این کنش را پیدا می‌کند و این کار را به انجام می‌رساند (مرحلهٔ کنشی) و حسّ انتقام‌خواهی وی نیز به ارزیابی این کار می‌پردازد و راضی می‌شود (مرحلهٔ ارزیابی).

سلطان مسعود، با فرستادن حاجب بزرگ برای زندانی کردن حصیری و پسرش جزو یاری دهندگان خواجه احمد است، ضمن اینکه حاجب بزرگ و بوعبدالله پارسی و خلیفهٔ شهر نیز در مجازات حصیری و پسرش به خواجه کمک می‌کنند و همین طور چاکر خواجه نیز با آوردن خبر اسائه ادب حصیری، در زمرهٔیاری دهندگان وی قرار می‌گیرد.

در مقابل، بونصر مشکان، خواجه را از این عمل باز می‌دارد و چون فرستادهٔ سلطان است، سلطان در گروه بازدارندگان خواجه نیز قرار می گیرد . البتّه عقل و درایت و دوراندیشی خواجه هم وی را از این کار بازمی دارد.بنابر این، الگوی کنشگران مورد اشاره را با توجّه به کنش خواجه احمد حسن می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد:

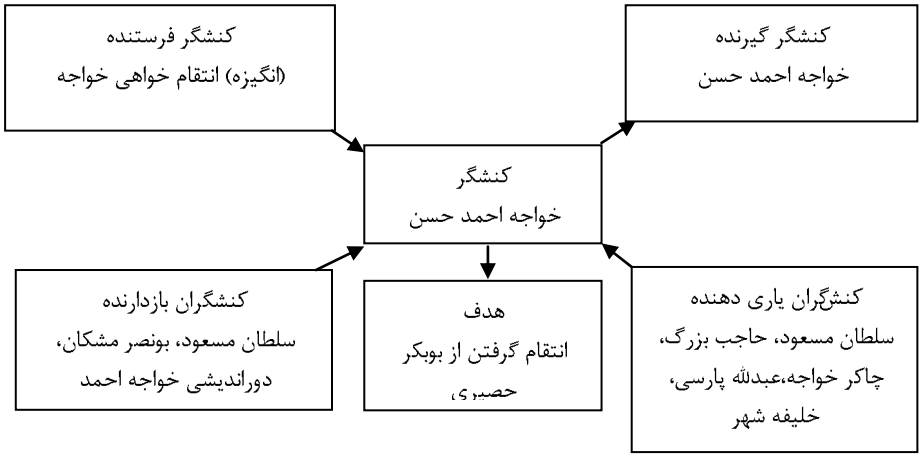

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نه تنها ه ر شش نقش الگوی گریماس در این داستان، وجود و حضور دارد که حتی تعدّد تعداد کنشگران یاری‌دهنده و بازدارنده نیز بر پویایی و تحرک داستان می‌افزاید.نکته درخور توجّه این است که در این الگو خواجه احمد حسن در چهار عامل نقشی حضور دارد (فرستنده، گیرنده، کنشگر و بازدارنده)

و این نکته بیانگر این مطلب است که خواجه احمد حسن به عنوان وزیر دربار و عاملی قدرتمند در گفتمان سیاسی، دارای قدرت و نفوذ بسیاری است که وی را در پیشبرد این هدف یاری می‌دهد.

**بوبکر حصیری**

آنچه در این داستان از شخصیّت بوبکر حصیری می‌بینیم، نمودی از فقیه و ندیم کم خردی است که در حال مستی، خطاب به یکی از بندگان خواجه احمد حسن، خواجه را دشنام می‌گوید و بنا به گزارش بیهقی«خطایی بر دست وی رفت در مستی.» (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹) نیروهای یاری دهنده و باز دارنده وی، برعکس آن چیزی است که در الگوی کنش خواجه احمد دیدیم و فقط پسر وی، ابوالقاسم-که مست نیست و مرد خردمندی است- به گروه یاری دهندگان او اضافه می شود «بانگ بر غلامان زد که هوشیار بود و سوی عاقبت کار نیکو نگاه کردی و سخت خردمند بود » (همان، ص۲۱۰)

هدف بوبکر در این کنش خوار کردن خواجه از طریق دشنام دادن به اوست، وی اگرچه حالت عادی ندارد، به هرحال این کنش از او سر زده است . چاکر خواجه به دلیل سخن‌چینی‌ای که می‌کند، جزو بازدارندگان بوبکر است.

بوبکر حصیری در این داستان دارای دو کنش و به دنبال دست یابی به دو هدف است، هدف اول همان خوار داشتن خواجه است که الگوی آن به صورت زیر است:

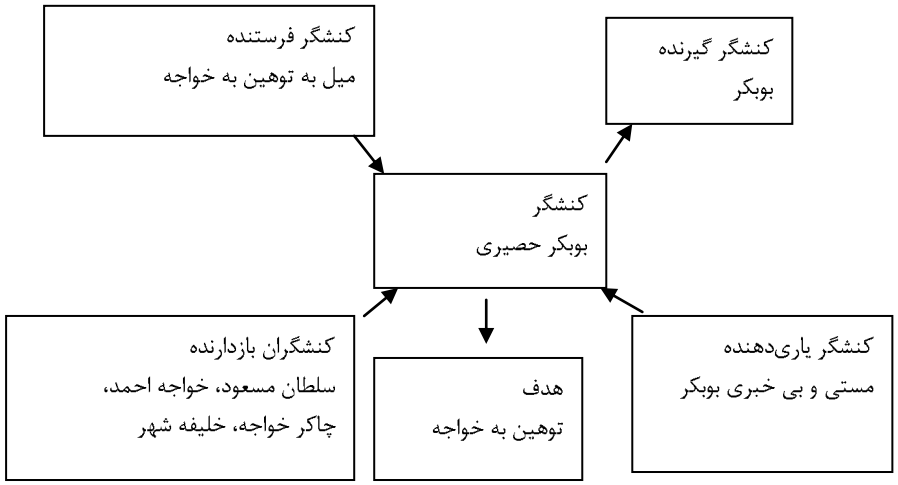


بوبکر حصیری، به سبب مستی و بی‌خبری مایل به دشنام دادن به خواجه است و همین حالت مستی موجب می‌شود که وی بخواهد و بتواند این کار را انجام دهد؛ زیرا در حالت هوشیاری وی نه توانایی این کنش را دارد (توانستن) و نه راهی برای انجام دادن آن می‌شناسد (دانستن). در حقیقت میل به توهین به خواجه، میلی است که در هوشیاری نیز وجود دارد؛ امّا فقدان توانایی و ندانستن راهی برای انجام آن مانع از بروز این کنش می‌شود، حالت مستی این فقدان را برطرف می کند و امکان عمل فراهم می‌شود.

پس از آنکه بوبکر حصیری بر اثر این خطا، برای مجازات در اختیار خواجه قرار می‌گیرد، هدف دوم وی دست‌یابی به بخشش خواجه و رفع مجازات از خود و پسرش است:

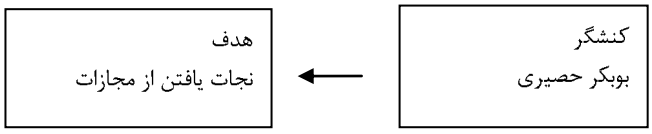


با توجّه به آنچه گفته شد، الگوی کنشگران بوبکر حصیری بعد از دستگیری به شکل زیر است:

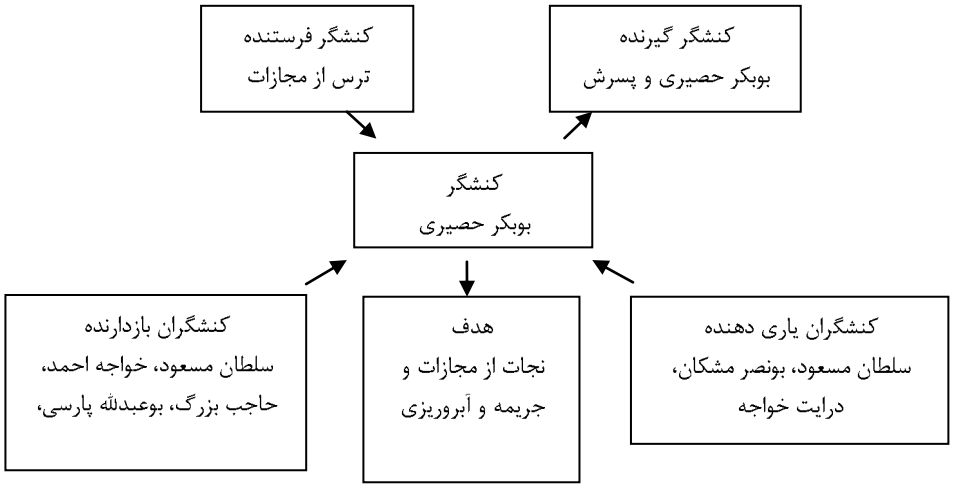


در مرحلهٔ دوم بوبکر، با خود قرارداد می‌بندد که از مجازات خواجه نجات یابد و خواستار انجام این کنش است (خواستن) و برای جلوگیری از آبروریزی خود و پسرش این کنش برایش لازم است (بایستن) امّا به تنهایی توانایی انجام این کنش را ندارد و فقط با کمک سلطان و بونصر مشکان است که می‌تواند به هدف برسد (توانستن و دانستن) ضمن اینکه درایت و دوراندیشی خواجه احمد نیز در اجرای خواست سلطان، وی را در رسیدن به این هدف یاری می‌دهد و همانطور که در سیر داستان می‌بینیم این توانش باعث تحقق کنش مورد نظر می‌شود و بوبکر به خواسته خود می‌رسد.

**سلطان مسعود**

سلطان مسعود، در این داستان، در دو عامل ظاهر می‌شود، از یک سو نمی تواند با خواست خواجهٔ بزرگ که به تازگی به وزارت منصوب کرده، مخالفت کند و به قول بیهقی «امیر به هیچ حال جانب وی را که دی خلعت وزارت داده، امروز به حصیری ندهد». (بیهقی، ۱۳۸۵، ص۲۱۰) و در نتیجه با خواست خواجه موافقت می کند و با فرستادن حاجب بزرگ برای مجازات حصیری، مطابق میل خواجه عمل می کند . و از سوی دیگر چون حصیری از یاران و هواداران اوست و معتقد است که «در هوای من

بسیار خواری دیده است»، (همان، ص ۲۱٤) مایل به مجارات وی و پسرش نیست و می‌گوید «چون ایشان دو تن دربایستی، زود زود بدست نیایند». (همان، ص ۲۱۸)

در حقیقت، سلطان مسعود، در باطن قصد رعایت خواست و حال هر دو طرف را دارد و می‌خواهد هر دو را، که از زیردستان و مورد علاقه وی هستند، نگاه دارد، ازاینرو برای رسیدن به این هدف، پس از موافقت با مجازات بوبکر حصیری، بونصر مشکان را برای شفاعت از جانب خود (یا در صورت ضرورت، از جانب سلطان ) نزد خواجه احمد می‌فرستد و خواجه احمد نیز که با زیرکی خود فهمیده بونصر از جانب سلطان آمده است، «دانست که این حدیث از جایی می گویم » (همان، ص ۲۱٦) به شفاعت بونصر و در واقع به امر سلطان گردن می‌نهد و حصیری و پسرش را می‌بخشد.

سلطان در پی دست‌یابی به هدف «صلح» بین دو طرف و رهایی حصیری است.

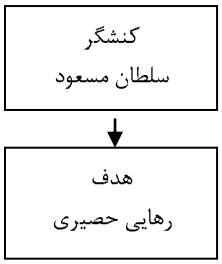


بونصر مشکان در رهایی حصیری به سلطان مسعود کمک می کند و حاجب بزرگ نیز در دلجویی سلطان از خواجه، وی را یاری می دهد. از آنجا که خواجه احمد حسن، وزیر سلطان است و در گذشته و حال از هواداران سلطان مسعود بوده است، یادآوری خاطراتی که وی با خواجه داشته است، به نوعی می‌تواند جزو نیروهای بازدارندهٔسلطان در این کنش باشد.

سلطان از آنجا که قدرت مطلق روایت است، توان انجام این کار را دارد و می‌خواهد و می‌تواند این کار را انجام دهد؛ در حقیقت، در این کنش سلطان مجهز به همه افعال (خواستن، بایستن، توانستن و دانستن) است.

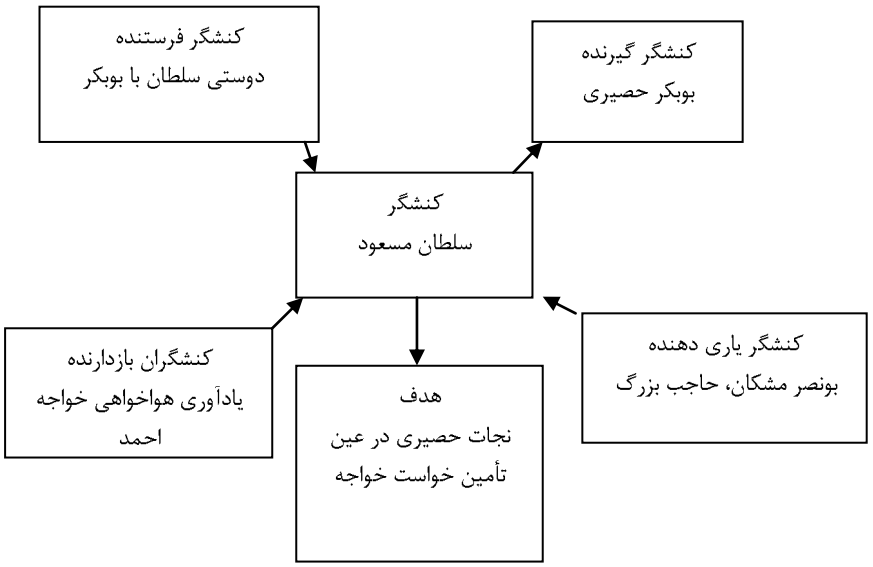


**بونصرمشکان**

بونصر مشکان از طرف سلطان مسعود به نزد خواجه احمد حسن فرستاده می‌شود تا با زیرکی و کاردانی خود، برای بوبکر حصیری شفاعت و اختلافات بین آنها را حل کند؛ ولی شفاعت وی وقتی به ثمر می‌رسد که از کمک عامل سلطان به عنوان عامل ضمنی نیز استفاده می کند؛ ضمن اینکه- علاوه بر آن- در مراوده با سلطان و دادن گزارش به وی، از بیهقی نیز به عنوان پیک (عامل یاری‌دهنده) استفاده می‌کند. نیروهای بازدارندهٔ وی در این کنش خواجه احمد و زیردستان او هستند.

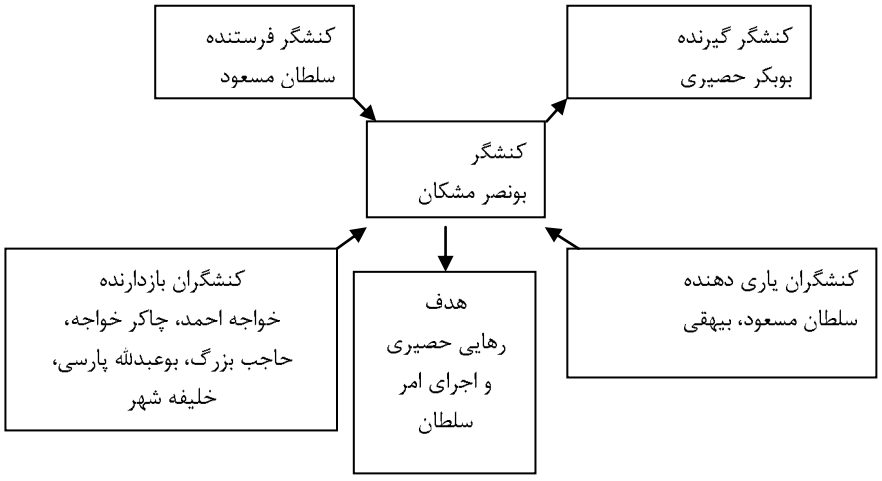

در فرایند روایی این کنش، فرستنده سلطان مسعود است که با بونصر مشکان قرارداد می‌بندد تا برای رهایی حصیری اقدام کند، بونصر از آنجا که از طرف سلطان فرستاده شده است خود را ملزم به انجام این عمل می‌داند (بایستن) و خواستار انجام آن است (خواستن) از آنجا که وی از طرف سلطان فرستاده شده است، توانایی و قدرت انجام این کار را دارد (توانستن) و از آنجا که فردی کاردان و زیرک است، راه نرم کردن خواجه را می‌داند (دانستن) و چون از مرحلۀ توانشی می گذرد، وارد مرحله کنشی می‌شود و این کار را بخوبی انجام می دهد و در مرحله ارزیابی موجب خشنودی سلطان می‌شود «بونصر را بگوی آنچه در باب حصیری کرده ای سخت صواب است .» (بیهقی،۱۳۸۵، ص ۲۱۷)

یکی دیگر از کسانی که از تیغ انتقام خواجه در امان نمانده بود، بوالفتح بستی است . وی نیز به دلیل ژاژخایی (یاوه گویی) در دوران معزولی و زندانی بودن خواجه احمد، در زمرۀ کسانی بود که پس از به صدارت رسیدن مجدد او، بازداشت شده بود و در اصطبل خواجه احمد به ستوربانی گمارده شده بود تا تنبیه شود. این داستان نیز که خود داستان دیگری است، در این مرحله به حوزه این داستان وارد می شود و با آن فصل مشترکی پیدا می‌کند. بوالفتح نیز وقتی بونصر را در راه مسیر منزل خواجه احمد می بیند، می‌خواهد که در نزد خواجه، شفیع او شود و بونصر هم از او شفاعت می کند و می‌گوید: «در راه، بوالفتح بستی را دیدم، خلقانی پوشیده و مشککی در گردن، و راه بر من بگرفت: قریب بیست روز است که در ستورگاه آب می کشم، شفاعتی بکنی ...» (بیهقی،۱۳۸۵، ص ۲۱۵)

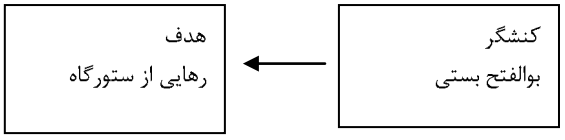


و سرانجام بوالفتح بستی نیز به شفاعت بونصر، از سوی خواجه احمد بخشیده می‌شود.

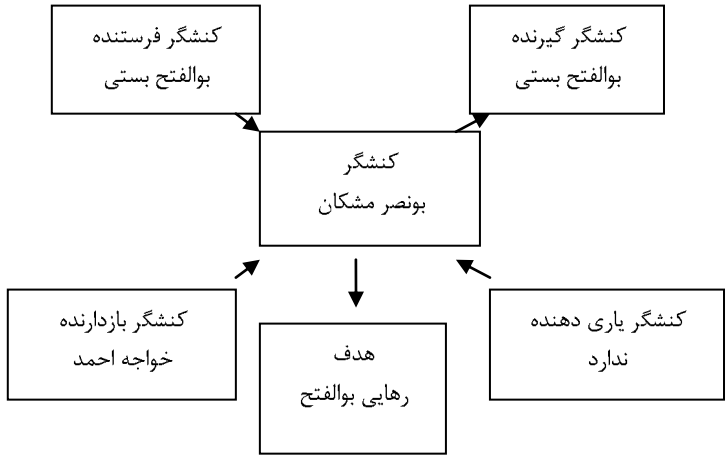


بوالفتح با بونصر قرار شفاعت می‌گذارد (عقد قرارداد) و بونصر نیز مجهز به افعال توانشی است و از این رو در مرحله کنشی موّفقّ به انجام کنش می شود و موجبات رهایی بوالفتح را فراهم می‌کند.

**حکایت افشین و بودلف:**

بیهقی، در دنبالهٔ داستان بوبکر حصیری به ذکر حکایت افشین و بودلف می پردازد که از لحاظ ساختاری به داستان بوبکر حصیری شباهت دارد : «حکایتی خوانده ام در اخبار خلفا که بروزگار معتصم بوده است و لختی بدین ماند » (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲۲۰). ابولحسن افشین که از سرداران بزرگ معتصم است با بودلف که از هواداران معتصم است دشمنی دارد و به دنبال بهانه‌ای می‌گردد تا خون او را بریزد، بعد از سرکوبی قیام بابک خرمدین از خلیفه می‌خواهد تا بودلف را به وی سپارد، معتصم نیز می پذیرد امّا بعد پشیمان می‌شود و احمد بن ابی د ؤاد را برای شفاعت نزد افشین می فرستد و سرانجام احمد موفقّ به نجات بودلف می‌شود. در این داستان، معتصم مانند سلطان مسعود، احمد بن ابی داود مانند بونصر مشکان، افشین مانند خواجه احمد و بودلف

مانند بوبکر حصیری عمل می‌کنند که کنش این کنشگران مطابق جداول زیر قابل ارائه است:

بودلف:

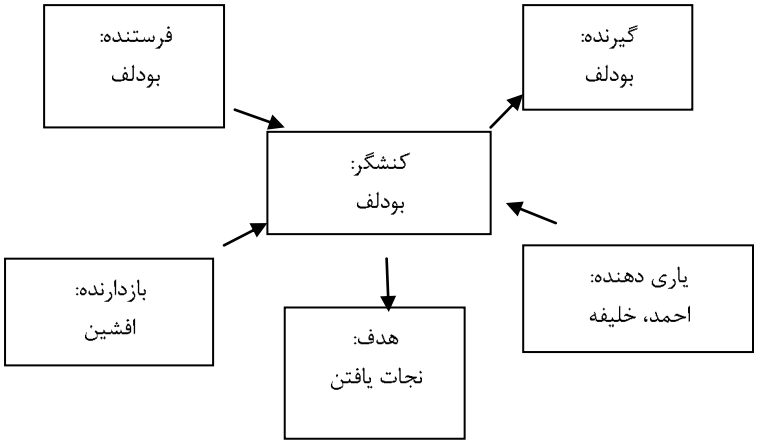


افشین:

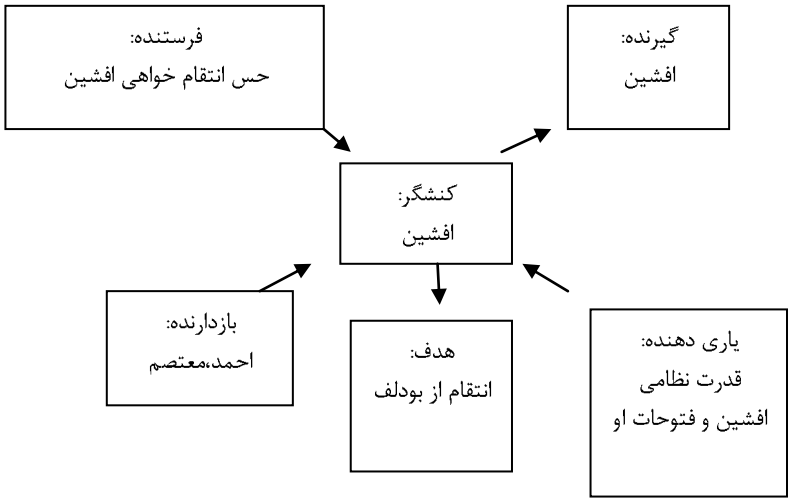

احمد:

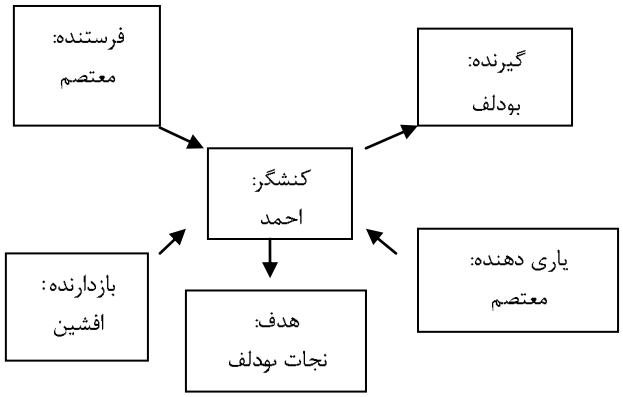


خلیفه:

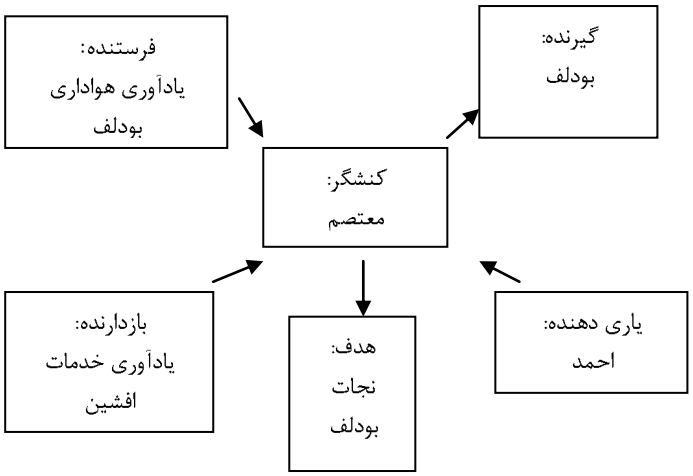


**داستان خیشخانه:**

این داستان در مورد روزگار جوانی سلطان مسعود است که مطابق معمول جوانان دور از چشم پدر، به عیش و نوش می‌پرداخت و به قول بیهقی «جوانان را شرط است که چنین و مانند این بکنند.» (بیهقی، ۱۳۸۵، ص۱۷۳) سلطان محمود نیز در مقام پدر، پیوسته مراقب اعمال و رفتار فرزند خود بود و جاسوسانی را پنهانی در اطراف او

گماشته بود تا کارهای او را گزارش کنند و مسعود نیز متقابلا بر پدر جاسوسانی گمارده بود. جاسوسان سلطان محمود برای او از ساختن خیشخانه خبر می برند، وی نیز پیکی را روانه هرات می‌کند تا صحّت موضوع را بررسی کند. نوشتگین، خادم ، در این داستان کارکردی دوگانه دارد، هم در جایگاه یاری‌دهنده سلطان محمود است و هم در جایگاه بازدارندهٔ وی، یعنی جاسوس هر دو است . وی از این ماجرا مسعود را آگاه می‌کند و مسعود نیز تا پیش از رسیدن پیک، به علاج واقعه می‌پردازد بنابراین از جانب پدر تنبیه نمی‌شود.

داستان خیشخانه نیز بر مبنای الگوی گریماس قابل تطبیق است، سلطان محمود به قصد تنبیه مسعود پیکی را روانهٔ هرات می‌کند؛ امّا مسعود با درایت و کیاست خود می‌تواند از این واقعه سالم بیرون برود، زیرا وی نزدیکترین خادم پدرش یعنی نوشتگین را با خود همراه می‌کند تا گزارش کارهای پدرش را به او بدهد.

الگوی کنش این داستان بر مبنای زیر است:

مسعود:

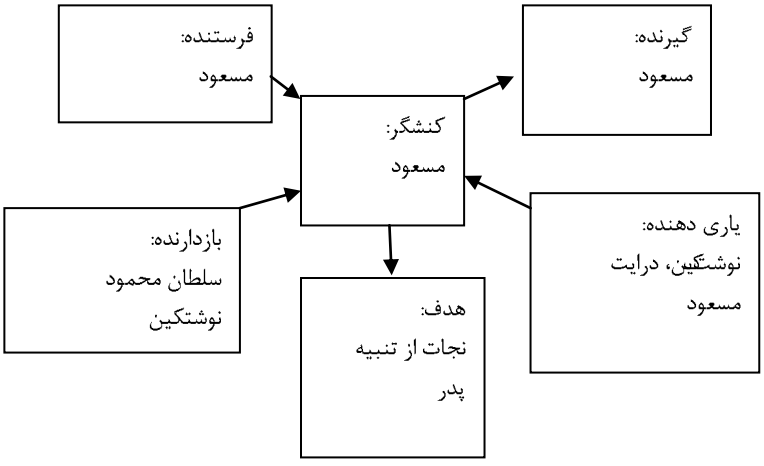

سلطان محمود:

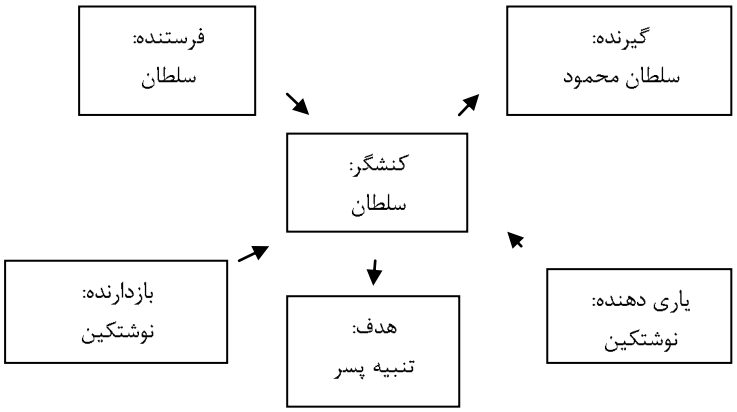


نوشگتین:

همانگونه که ذکر شد این کنشگر دارای دو کارکرد مخالف است، از یک سو خادم خاصّ سلطان است و از دیگر سو برای مسعود جاسوسی می‌کند:

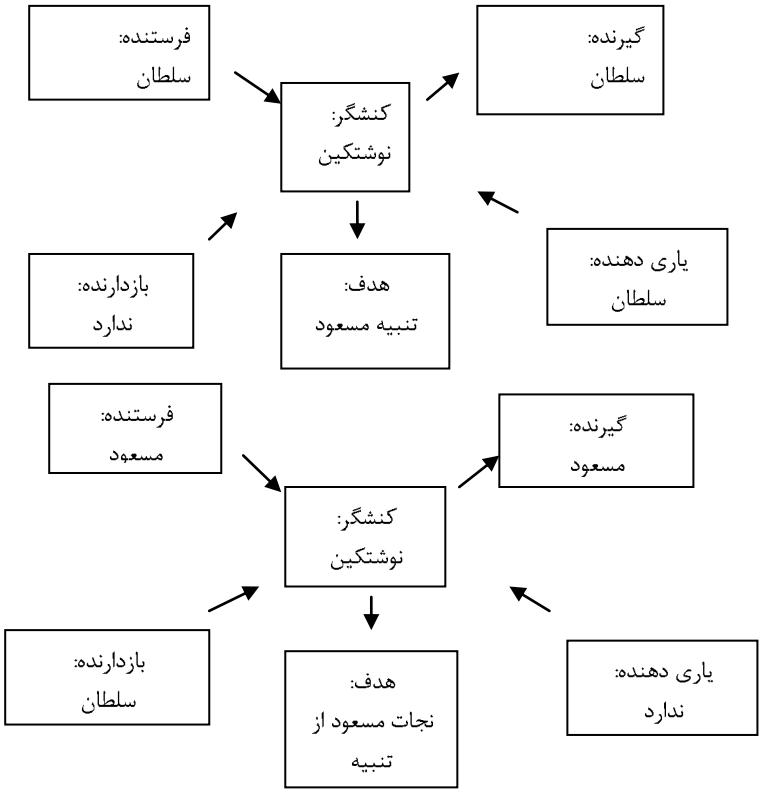

**بررسی متون از طریق مربع معناشناسی:**

همان‌گونه که گفته شد، گریماس در بحث ژرف‌ساخت متن، مربع معناشناسی را مطرح می‌کند که جایگاه مفاهیم انتزاعی و بنیادی روایت است، وی نیز مانند همهٔ متفکرین ساختارگرا درک تقابل‌های دوگانهٔ موجود در متن را مقدمه فهم ساختار بنیادی دلالت (معنا) می‌داند، همان‌طور که منش و طبیعت انسان بر اساس تقابل‌های دوگانه ای چون سیاه، سفید- روز، شب- خوب، بد و... دنیا را معنادار می‌کند، در ساختار یک اثر ادبی نیز باید به دنبال تقابل‌های دوگانه‌ای بود که معنا را می‌سازند و برای این کار از آنچه خود مربع معناشناسی می‌نامد، استفاده می‌کند. «مربع نشانه‌شناسی یک با بهرگیری از عدم توازن میان دو شکل مختلف مخالف دوتایی، مفاهیم ایستای دوتایی را به حرکت در می‌آورد.» (هارلند، ۱۳۸۵، ص۳٦٦) در این مربع هر مفهوم با متقابل و نقیض خود در هر یک از اضلاع مربع قرار می گیرد، مثلاً مقابل زندگی مرگ و نقیض آن نازِندگی است.

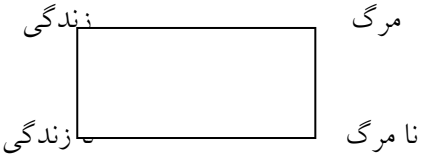


پس، آنچه در وهلهٔ اول مهم است، وجود دو مفهوم متضادّ است (مرگ ≠زندگی ) که دو ضلع مربع را تشکیل می‌دهند و با منفی کردن هر یک از این متضادها، نقیض آنها به دست می‌آید. در واقع مربع معناشناسی، چکیده و خلاصهٔ سیر روایی داستان است و به همین جهت حرکتی پویا دارد، هر داستانی همیشه با یک تغییر معنا همراه است از اینرو در ابتدا باید مفهومی نقض شود تا بتواند به مفهوم متضّاد خود برسد؛ یعنی در حرکت از زندگی به سوی مرگ، ابتدا باید زندگی را نقض کنیم تا به مقابل آن که مرگ است دست یابیم:

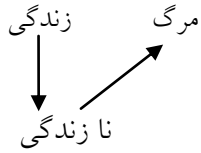

در بررسی داستان بوبکر حصیری نیز ما با چنین حرکت پویایی مواجه هستیم، سیر داستان از انتقام به سوی بخشش است، خواجه احمد حسن در ابتدا قصد گرفتن انتقام از بوبکر حصیری را دارد، امّا با شفاعت بونصر مشکان و نفوذ سلطان مسعود، این احساس به بخشش تبدیل می‌شود. این حرکت در مربع نشانه‌ای به شکل زیر نمایان می‌شود :

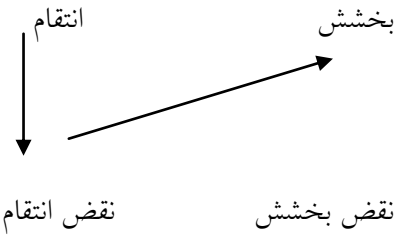


همان‌طور که ملاحظه می‌شود ابتدا انتقام نقض می شود و بعد بخشش صورت می‌گیرد.

در داستان افشین و بودلف نیز همین اتفاق می‌افتد. افشین که قصد کشتن بودلف را دارد، با دخالت و شفاعت احمد بن ابی داود و ترس از خلیفه این کنش را انجام نمی‌دهد و به اجبار از ریختن خون بودلف می‌گذرد.

سیر روایی داستان خیشخانه به سوی مجازات مسعود پیش می رود امّا با کیاست خود مسعود که حتی جاسوسان پدر را نیز، مطیع خود کرده بود، از مجازات نجات می‌یابد؛ بنابراین داستان از تنبیه به سوی بخشش حرکت می‌کند.

## نتیجه‌گیری

بررسی سه داستان مذکور نشان می‌دهد که این داستانها در سیر روایی خود از وضعیّتی آغازین به وضعیّتی ثانوی می‌رسند و در این بین، تغییر و تحولاتی در داستان ایجاد می‌شود که عمدتاً توسط کنشگران انجام می‌شود. بنابراین کارکرد کنشی یکی از

مهمترین کارکردهای موجود در این دو داستان است. در حقیقت آنچه باعث تحرک و پویایی داستان شده است وجود همین عوامل کنشی است که در ساختاری منسجم باعث شکل‌گیری معنا گشته است.

در بررسی این سه داستان دریافتیم که چگونه عوامل کنشی با توجّه به موقعیّتی که در ساختار داستان دارند، می‌توانند به هدف خود دست یابند، عامل خواجه احمد حسن با توجّه به جایگاهی که در گفتمان سیاسی دارد می تواند به خواسته خود برسد و همین‌طور عامل سلطان که در جایگاه بالاتری از وی قرار دارد، قادر است که تمام عوامل کنشی دیگر را تحت الشعاع خواسته خود قرار دهد، از اینرو این عوامل کنشی با توجّه به جایگاهی که در ساختار داستان می‌یابند عمل می کنند و معنا را ب ه وجود می‌آورند. همچنین بررسی این داستانها بر مبنای مربع معناشناسی نشان می دهد که معنای داستان، حاصل تقابل‌ها و تضادهای معنایی موجود در متن است؛ بنابراین بررسی داستان بوبکر حصیری بر اساس الگوی کنش گریماس ، بیانگر آن است که تاریخ بیهقی، اگرچه از متون تاریخی کلاسیک فارسی است امّا با توجّه به مباحث جدید علم روایت، همچون یک متن داستانی قابل تحلیل است، پس یک اثر ادبی نیز هست.

از اینرو آنچه تارخ بیهقی را از حدّ یک اثر تاریخی فراتر می‌برد و در زمرهٔآثار ادبی قرار می‌دهد؛ ساختار روایی این اثر است که حالتی داستان گونه به آن می بخشد و خشکی تاریخ را با طراوت روایت در هم می‌آمیزد. پس بی سبب نیست که پس از گذشت قرنها و سالهای متمادی، این کتاب همچنان بر تارک ادبیات منثور فارسی

می‌درخشد و حتّی خوانندگان کم حوصله امروز را نیز به خود جذب می‌کند . در پایان الگوی کنش سه داستان مورد بررسی در قالب نمودار ارائه می‌شود:

| کنشگر | هدف | گیرنده | فرستنده | یاری‌دهنده | بازدارنده |
|---|---|---|---|---|---|
| سلطان مسعود<br>معتصم | نجات بوبکر<br>نجات بودلف | بوبکر<br>بودلف | یادآوری<br>هواخواهی<br>بوبکر<br>دوستی بودلف | بونصر مشکان<br>حاجب بزرگ<br>احمد بن ابی داود | یادآوری هواخواهی<br>خواجه<br>یاداوری فتوحات<br>افشین |
| بونصرمشکان<br>احمد<br>نوشگتین | رهایی بوبکر<br>رهایی بودلف<br>نجات، مجازات<br>مسعود | بوبکر<br>بودلف<br>مسعود،<br>سلطان | سلطان<br>معتصم<br>مسعود، سلطان | ندارد<br>ندارد<br>ندارد، سلطان | خواجه احمد<br>افشین<br>سلطان، مسعود |
| خواجه احمد<br>افشین<br>سلطان محمود | انتقام از حصیری<br>انتقام از بودلف<br>تنبیه مسعود | خواجه احمد<br>افشین<br>سلطان محمود | خواجه احمد<br>افشین<br>سلطان محمود | سلطان، حاجب،<br>چاکر<br>عبدالله، خلیفه شهر<br>معتصم، زیردستان<br>افشین<br>نوشگتین | سلطان، بونصر<br>دوراندیشی خواجه<br>معتصم، احمد،<br>ترس از خلیفه<br>نوشگتین |
| بوبکر<br>بودلف<br>مسعود | نجات یافتن<br>نجات یافتن<br>نجات یافتن | بوبکر<br>بودلف<br>مسعود | بوبکر<br>بودلف<br>مسعود | سلطان، بونصر<br>معتصم، احمد<br>نوشگتین | خواجه احمد، سلطان<br>افشین، معتصم<br>سلطان محمود |

## منابع و مآخذ

### الف) کتابها


۱- احمدی، بابک، (۱۳۸۸)، ساختار و تأویل متن، چاپ دهم، تهران، نشر مرکز.

۲- ــــــــــــــ، (۱۳۸۷)، حقیقت و زیبایی، چاپ پانزدهم، تهران، نشر مرکز.

۳- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستو زبان داستان، اصفهان، فردا.

٤- مکاریک، ایرناریما، (۱۳۸۵)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر ، مهران مهاجر، محمد نبوی، چاپ دوم. تهران، آگه.

۵- اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات ، ترجمهٔ فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران، آگه.

٦- برتنس، هانس، (۱۳۸٤)، مبانی نظریه ادبی، محمدرضا ابوالقاسمی ، تهران ، نشر ماهی.

۷- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر ، تهران ، مهتاب.

۸- چندلر، دانیل، (۱۳۸۷)، مبانی نشانه‌شناسی؛ مهدی پارسا، تهران، سوره مهر.

۹- سجودی، فرزان، (۱۳۷۷)، گریماس و معنی‌شناسی ساختگرا، دنیای تغذیه.

۱۰- ----------، (۱۳۸۷)، نشانه شناسی کاربردی، تهران، نشر علم.

۱۱- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، نقد ادبی، تهران، انتشارات فردوس.

۱۲- شعیری، حمیدرضا، (۱۳۸۱)، مبانی معناشناسی نوین، تهران، انتشارات سمت.

۱۳- ----------، (۱۳۸۵)، تجزیه و تحلیل نشانه- معناشناختی گفتمان ، تهران، انتشارات سمت.

۱٤- دینه سن، آنه ماری، (۱۳۸۰)، درآمدی بر نشانه‌شناسی، ترجمهٔ مظفر قهرمان ، آبادان، پرسش.

۱۵- کالر، جاناتان،(۱۳۸۸)، بوطیقای ساختارگرا ، ترجمهٔ کورش صفوی ، تهران ، مینوی خرد.

۱٦- گردیزی، محمود، (۱۳٦۳)، تاریخ گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، نشر دنیای کتاب.

۱۷- محمدی، محمد هادی، علی عباسی ، (۱۳۸۱)، صمد ، ساختار یک اسطوره ، تهران، چیستا.

۱۸- هارلند، ریچارد، (۱۳۸۵)، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت ، ترجمهٔ علی معصومی، شاپور جورکش، چاپ دوم، تهران، چشمه.

**ب) مقالات**

۱- بابک معین، مرتضی، (۱۳۸۲)، «رابطه نشانه‌شناسی معناشناسی و ادبیات کودک »، کتاب ماه کودک و نوجوان، صص ۱۷۹-۱۸۷.

۲- کاسی، فاطمه، (۱۳۸۷)، «تحلیل ساختاری داستان پادشاه سیاهپوش از منظر بارت و گریماس»، ادب پژوهی، صص ۱۸۳-۲۰۰.